

آیا متهم اصلی ناشناخته است؟

ارژنگ بامشاد

با از میان برداشته شدن سعیدامامی که قرار بود متهم اصلی پرونده‌ی قتل‌های سیاسی و زنجیره‌ای معرفی و سپس محاکمه شود، بحث گسترده‌ای در مطبوعات جمهوری اسلامی و بویژه مطبوعات طرفدار دولت و همچنین در محافل سیاسی کشور درگرفته است. بسیاری از روزنامه‌ها و یا تشکل‌های دانشجویی تلاش دارند پای علی‌فلاحیان وزیر اسبق اطلاعات را به میان بکشند و او را مسئول اصلی معرفی کنند؛ بخشی نیز پیرامون نقش حسینیان سؤال می‌کنند و به دنبال نقش او در جریان قتل‌ها هستند؛ دادستان دادگاه نیروهای مسلح نیز، گاه سعیدامامی را متهم اصلی قتل‌های سیاسی معرفی می‌کند و گاه از متهمان اصلی سخن به میان می‌آورد؛ پیش از این نیز در «کمسیون ویژه تحقیق» رئیس جمهور توافق شده بود که قتل‌ها را کار یک محفل بدانند که در وزارت اطلاعات نیز نیرو داشته است، اما با شرکت نزدیک به ۴۰۰ نفر از نیروهای امنیتی در مراسم ختم و هفتم و تشییع جنازه سعیدامامی، روشن شد که «محفلی» دانستن قتل‌ها نیز، توافقی بی‌پایه بوده و حالا دیگر هیچ‌کس آن را باور نمی‌کند.

بقیه در صفحه ۲

نه افراط، نه تفریط!

روزبه

سخن فوق را خاتمی در دیدار اخیر خود با مسئولین «دفتر تحکیم وحدت» بر زبان راند. او ضمن تأکید بر ضرورت حفظ مرزهای هویت جامعه، اضافه کرد که باید با نهایت دقت از جریان افراط و تفریط پرهیز کرد. دو جریانی که یکی بنام دین عمل می‌کند و دیگری بنام آزادی، در یک نقطه بهم می‌رسند و در مقابل حرکت اصیل جامعه قرار می‌گیرند. او در همان سخنان خود به جنبش دانشجویی هشدار داد، در وضعیت حساسی که در آن قرار داریم، مبدا در غیاب احزاب، کارکرد حزبی پیدا کنند.

سخنان فوق که در پی یک دوره اوج‌گیری نا آرامی‌ها در دانشگاه‌های کشور و سردادن شعارهایی چون «آزادی زندانیان سیاسی»، «مرگ بر استبداد»، ... و دستگیری شماری از فعالین دانشجویی صورت می‌گیرد، حاوی پیام مشخصی به جنبش دانشجویی است: دعوت آشکار برای پائین کشیدن فتیله جنبش. دعوت به «ایست»، منحصر به فراخوان فوق نبوده و بویژه در دور اخیر بطور مکرر چه توسط خود وی و چه توسط دولت مردان وی بارها بر زبان رانده شده و به جزئی از سیاست عملی دولت تبدیل شده است: بر پایه‌ی اجتناب از همین افراط و تفریط بود که مهاجرانی و هیئت نظارت حکم به بسته شدن نشریه «هویت خویش» داد و برای تکمیل آن «دادگاه انقلاب» نیز گردانندگان آن را بازداشت کرد. و یا در گزین برای ترمیم هیئت منصفه مطبوعات توسط هیئتی که مرکب از خود وی و عبدالله نوری و رئیس دادگستری (یعنی با

بقیه در صفحه ۴

کارگران و زحمت‌کشان

همبستگی با مبارزات کارگران و دانش‌جویان

در صفحه ۴

زه‌رخندان

در صفحه ۳

آزادی بی قید و شرط یهودیان زندانی !

برهان

دستگیری سیزده یهودی در ایران، بستن اتهام جاسوسی به آنان و تهدیدشان به مرگ، واکنش‌هایی را برای دفاع از جان آنان در کشورهای مختلف جهان برانگیخته است، که سخنان تند و تهدیدگرانه آقای لوران فابیوس، رئیس پارلمان فرانسه، از تازه ترین موارد آن‌هاست. طبیعی است که همه آنان که برای نجات این سیزده تن تلاش می‌کنند، پایه را بر بی‌گناهی و جاسوس نبودن متهمین بگذارند. اما مفهوم موازی چنین دفاعی، این است که اگر آنان جاسوس بوده باشند، حکومت اسلامی حق دارد با آنان آن کند که دارد می‌کند. وقتی معیار این باشد، می‌ماند این که آیا آنان جاسوس هستند یا نیستند؟ کیست که می‌تواند از این قضیه مطلع باشد؟ آیا مردم عادی یهودی که در کشورهای غربی برای آنان تظاهرات می‌کنند، یا حتا آقای فابیوس می‌توانند بدانند که در ایران، چه کسی جاسوس است و چه کسی نیست؟ مگر این که بکلی منکر امکان جاسوسی در ایران و از جمله از سوی سازمان موساد باشند. این نظر هم که یهودیان مذکور به خاطر مذهب‌شان دستگیر شده‌اند، می‌تواند این پرسش را پیش آورد که: مگر در این بیست سال، یهودی در ایران وجود نداشته است؟ پس چرا این سیزده تن؛ و چرا حالا؟ و بالاخره، این حقیقت را هم نمی‌توان انکار کرد که: علی‌القاعده، دستگاه‌های امنیتی و قضائی و دادگاه‌های هر کشوری که این امکان را دارند که مدارک جاسوسی علیه آن کشور را گرد آورند و وقوع جاسوسی را اثبات کنند. و دقیقاً به همین دلیل، مسأله اصلی در رابطه با یهودیان دستگیر شده این نیست که آیا این یهودیان جاسوس بوده‌اند و برای موساد، اطلاعات جمع آوری می‌کرده‌اند یا نه؛ مسأله اصلی، اعتبار رژیم جمهوری اسلامی به عنوان یک مرجع ثبوت چنین اتهامی است.

از زمان تسخیر سفارت آمریکا در ایران تا به امروز، موضوعی به نام «جاسوسی»، بیش از آن که موضوعی حقیقی و در ارتباط با امنیت کشور باشد، یک موضوع جعلی، و وسیله‌ای برای تصفیه حساب‌های درونی حکومت، و یا باج‌گیری از دولت‌های خارجی بوده است. هنگامی که خرچیمینی از پل تدوین قانون اساسی و یادگیری چم و خم‌های اولیه حکومت کردن گذشت دولت موقت ائتلافی به مزاحمی در برابر قدرت انحصاری روحانیت تبدیل شد، لیبرال‌ها را یک‌شبه کرد «جاسوسان آمریکا»، تا که سرنگونی همراهم به قعر دره را توجیه کند؛ اتهامی که آقای عباس امیرانظام، سخنگوی دولت موقت، هنوز پائ در زنجیر آن دارد.

هر زمان که تروویست‌های اعزامی‌شان به خارج از کشور برای قتل‌مخالفان سیاسی گیر افتاده‌اند، فوراً یک تبعه کشور مربوطه را - اعم از کارمند سفارت یا بازرگان یا تروویست - به جاسوسی متهم و به اعدام تهدید کرده‌اند تا دولت‌های خارجی را به ناخت زدن او با تروویست زندانی وادار کنند. دستگاه‌های امنیتی و قضائی رژیم جمهوری اسلامی بیش از آن که در شناسائی و دستگیری جاسوسان واقعی مهارت داشته باشند، در این‌گونه «جاسوس» ساختن‌های قلابی کارگشته‌اند؛ و بیش از آن که در جمع‌آوری اسناد و مدارک برای اثبات جاسوسی کسی کارآموخته باشند، در اعتراف‌گیری‌های غیرواقعی و زیر شکنجه خیره‌اند. در سراسر حیات جمهوری اسلامی، قاعده بر دسیسه و پاپوش دوزی و افترا زنی بوده است - و هرچه اهمیت موضوع، بیشتر، دروغ هم بزرگتر و اتهام هم سنگین‌تر. رژیم جمهوری اسلامی از این «جاسوسی» سازی‌ها و پرونده سازی‌ها و «اعتراف» گیری‌های زیر شکنجه، آن‌چنان پرونده سنگین و رسوائی دارد که به محض آن که کسی را متهم به چیزی می‌کند، خود به عنوان دروغ گو و توطئه‌گر در مظان اتهام قرار می‌گیرد! به همین دلیل، در مورد سیزده یهودی هم، مسأله اصلی جاسوس بودن یا نبودن آنان نیست، بلکه این است که هر اتهامی که از طرف این رژیم به کسی زده می‌شود، علی‌الاصول و برحسب عقل و قاعده، فاقد اعتبار است. اصل بر این است که کاسه‌ای زیر نیم کاسه است!

برای درک دلیل اتهام جاسوسی به این سیزده یهودی، لازم نیست ذهن تحلیل‌گری

بقیه در صفحه ۲

دنباله از صفحه ۱ آزادی یهودیان
 داشته باشیم؛ خودشان دارنمی گویند که نقشه شان، وصل کردن آنان به پرونده قتل های سیاسی زنجیره ای است. ماهها پیش، وقتی که محسن رضائی به عنوان دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، ادعا کرد که این قتل ها به نفوذ «عوامل صهیونیست ها» در دستگاه امنیتی کشور مربوط است، داشت برای سناریوی فضا سازی می کرد که از قبل در جریان اش بود. وقتی اعتراف به دست داشتن عواملی از وزارت اطلاعات در قتل های رژیم تحمیل شد، افکار عمومی بلافاصله خواهان شناخت آمران این قتل ها شد. نه فقط خواستند آمران واقعی را در سلسله مراتب وزارتی و دستگاه ولایتی را پنهان کنند، بلکه ادعا کردند که این کارها برای ضربه زدن به امنیت کشور صورت گرفته است. پس، آن را به دشمن خارجی منتسب کردند، و در این میان، چه کسی بهتر از «صهیونیسم»؟!

خامنه ای و مشاوران امنیتی اش با زدن تهمت جاسوسی به سیزده یهودی و تهدید آنان به مرگ، قصد دارند این بخت برگشتگان را به جای خودشان به عنوان مسئولان و آمران قتل ها معرفی کنند، تا بلکه از مخصه این موضع تدافعی و لاعلاجی کنونی خلاص شوند، و دور تازه ای از تعرض استراتژیک برای قلع و قمع مقاومت در برابر استبداد را آغاز کنند.

اگرچه روشن است که این تیر آنان به سنگ خواهد خورد و مردم ایران سررشته این قتل ها را تا خود رهبر جمهوری اسلامی تعقیب خواهند کرد، و تا محاکمه سران جمهوری اسلامی به جرم جنایت علیه بشریت از پای نخواهند نشست، اما مبارزه برای نجات جان و آزادی بی قید و شرط سیزده یهودی زندانی، علاوه بر این که یک وظیفه انسانی و آزادی خواهانه است، قدمی است ضروری در خنثی کردن تقلا مذبوحانه دستگاه ولایت برای جان به در بردن از مهلکه قتل های زنجیره ای.

دنباله از صفحه ۱ آیا متهم اصلی.....
 با انتشار اسامی همین چهار نفر و روشن شدن مسئولیت های سعیدامامی در وزارت اطلاعات و نقش او در جریان قتل ها، و همچنین با واکنش نیروهای امنیتی در قبال کشتن او، دیگر گفتن این که قتل های سیاسی کار یک محفل و یا چند نفر "خودسر" بوده است، وقاحتی بی حد و حصر می خواهد. تمامی اطلاعات منتشر شده در مطبوعات داخل کشور و سئوالات پیشماری که مطرح شده است، این نظر نیروهای سیاسی و اپوزیسیون را تأیید می کند که قتل های سیاسی اقدامی سازماندهی شده توسط وزارت اطلاعات بوده که بدستور مقامات مافوق صورت گرفته است. چنین اقداماتی که از اهمیت سیاسی فوق العاده برخوردارند، نمی تواند بدون اجازه رهبر رژیم صورت گرفته باشد. نگاهی به ساختار قدرت در جمهوری اسلامی نشان می دهد که تمامی اقداماتی از این دست باید به تأیید شخص ولی فقیه برسد. در نظام فقهی که ولی فقیه تمامی قدرت را در دست دارد و حتی رئیس جمهورش آن گونه که بهزاد نبوی ادعا کرده بود در بهترین حالت از ۱۰ تا ۱۵ درصد قدرت برخوردار است، تصمیم گیری در مورد کشتار مخالفین و یا صدور دستور قتل عام، باید از سوی ولی فقیه رژیم صورت گیرد. در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در شهریور ۶۷ دیدیم که خمینی شخصاً دستور قتل عام را صادر کرد و سه قاضی شرع را برای اجرای این فتوا روانه کرد و حتی نحوه اعدام، یعنی حلق آویز کردن را نیز معین نمود. و یا صادق خلخالی که حاکم شرع خمینی در اوائل انقلاب بود، در چندین مصاحبه رسماً اعلام کرد که تمامی احکام اعدامی که بدستور او انجام گرفته بود با تأیید شخص خمینی صادر شده است. در زمان ولایت خامنه ای نیز، تحقیقات دادگاه میگویند نشان داد که تمامی ترورهای خارج کشور که در «کمپته ویژه» مورد بحث و بررسی قرار می گرفته است، تنها پس از فتوای شخص خامنه ای خصلت اجرائی داشته و توسط علی فلاحیان و سازمان تحت امرش به اجرا در می آمده است. از این نمونه ها که بگذریم، نحوه برخورد ولی فقیه رژیم در مورد قتل های زنجیره ای آذر ماه گذشته و سکوت یکماهه او در این مورد را، وقتی در کنار دستورالعملش به فرماندهان نیروی دریائی سپاه در سمینارشان در قم قرار دهیم که توسط یحیی رحیم صفوی قرائت شد و به بیانیه "گردن می زنی و زبان

می بریم" معروف شد و سخن رانی های شداد و غلاظ رهبر رژیم علیه مطبوعات و دگراندیشان را به یاد آوریم، دیگر تردیدی باقی نمی ماند که تمامی قتل ها بدستور شخص ولی فقیه رژیم، انجام گرفته است. از این رو متهم اصلی و ردیف اول شخص رهبر رژیم، علی خامنه ای است. اما آیا این حقیقت بر مطبوعات چاپ تهران و یا بر جناح های حکومتی و دولت مردان رژیم پوشیده است؟ آیا آن ها نمی دانند که دستور تمامی قتل ها توسط شخص رهبر داده شده و تشریفات اجرا چه از طریق وزارت اطلاعات و یا فتوای فرمالیته ی چند آخوند دیگر، تنها پس از آن می توانسته مطرح باشد؟ واقعیت این است که تمامی حکومتیان این حقیقت را مثل روز روشن می دانند. و مشکل اصلی نیز همین جاست. آن ها نمی توانند این حقیقت را بیان کنند. پذیرش این حقیقت، به معنای در هم ریختن ستون خیمه ولایت و حکومت اسلامی است. پذیرش این امر به معنای پذیرش قساوت بی حد و حصر رژیم اسلامی و ستون اصلی قدرت آن است. پذیرش این امر به معنای خواندن فاتحه ی حکومت اسلامی است. و از این رو تمامی تلاش های «کمسیون ویژه تحقیق» رئیس جمهور، طول کشیدن تکمیل پرونده در دادگاه نیروهای مسلح، توجیهات دولت مردان رژیم، برای آن است که چگونه این حقیقت را انکار کنند، و چه سناریویی را به اجرا در آورند تا پای رهبر رژیم از ماجرا کنار بماند.

اگر چنین است، چرا مطبوعات طرفدار خامنه ای، پس از مرگ سعیدامامی، این چنین به طرح مسئله پرداختند؟ اقدام مطبوعات در طرح مسئله سعیدامامی و طرح ده ها سؤال بی پاسخ، به دو علت صورت گرفت. اول این که، آن ها در سناریوی «جاسوسی» خواندن سعیدامامی و وصل کردن او به سرویس های امنیتی بیگانگان، و هم زمان با آن راه افتادن موج متهم کردن مطبوعات به خط گرفتن از جاسوسان، خود را در نوک تیز حمله حس می کردند و تلاش کردند تا با استفاده از فرصت، حمله طرفداران رهبر برای قلع و قمع مطبوعات را با شکست مواجه سازند. بنابراین آن ها با اقدامات افشاگرانه ی خود، از موجودیت شان دفاع می کردند. و دوم، طرح گسترده مسئله قتل ها و کشاندن اتهام به مقامات مافوق سعیدامامی، تلاشی بود برای گرفتن سهم بیشتر و وادار کردن طرف مقابل به عقب نشینی و تن دادن به سازش های

جدید. این اقدام مطبوعات تلاش های گسترده طرفداران خامنه ای در مجلس برای رسیدن به سازش با طرفداران رهبر بر سر اصلاح (قانون انتخابات) و «قانون مطبوعات»، کاملاً هماهنگ بود. و درست در شرایطی که مطبوعات دست به افشاگری می زدند، وزاری ارشاد و کشور و معاونین او بر دست داشتن خارجی ها در قتل ها مهر تأیید می گویند و سناریو توافق شده را بر زبان می رانند. این دو زیانه سخن گفتن طرفداران خامنه ای در این ماجرا، بدان علت است که از یک سو طرف را به سازش و دادن امتیازاتی راضی کنند و از دیگر سو اجازه ندهند ارکان نظام به لرزه در آید و موقعیت رهبر رژیم به خطر نیفتد. زیرا آن ها از وزن و نقش مردم در این ماجرا بشدت وحشت دارند. اما آیا پذیرش نقش خارجیان در جریان قتل ها از سوی وزرای دولت خامنه ای و تأکید بر جاسوسی بودن یهودیان، تاکتیکی است که می تواند مبنای سازش باشد؟ و یا تاکتیکی است که می تواند تمامی سیاست تشنج زدائی و در بدترین شرایط، موجودیت قدرت این جناح را در هم بشکند؟!

اما اگر برای جناح خامنه ای، حفظ نظام و حفظ رهبر و ولی فقیه اصل است و برای حفظ این اصل و قانون اساسی ساخته و پرداخته شده بر پایه آن، حاضرند حقایق آشکار را نیز پنهان کنند، برای مردم و جنبش مردمی، اعلام حقیقت و استفاده از آن برای در هم کوبیدن این بساط ترور و جنایت، مسئله اساسی است. باید با تمام قوا این حقیقت آشکار را همه جا اعلام کرد و برای مجازات رهبران این دستگاه جهانی و در هم شکستن نظام اسلامی به مبارزه ای بی امان دست زد.

**نگذاریم
 پرونده ی تروریسم
 دولتی مشمول
 مرور زمان شود!**

تفوق عددی حامیان خاتمی) است، اعلام می‌دارد بنا را بر توافق هر سه گذاشته‌ایم. و باز در پرتو همین سیاست آرام سازی است، که مبارزه با نظارت استصوابی شورای نگهبان، باصطلاح به قانون‌نمندنکردن آن تنزل یافته و سپس حتی به آن نیز بسنده نشده و به پیشنهاد تشکیل کمیسیون سه جانبه از نمایندگان دولت، شورای نگهبان، و مجلس برای بیرون کشیدن یک طرح جدید از میان طرح‌ها و نظرات موجود، توسط مجیدانصاری رئیس فراکسیون طرفداران خاتمی در مجلس، منجر شده است. و بالأخره با در نظر گرفتن همین سیاست است که سخنان معاون امنیتی و انتظامی وزارت کشور مبنی بر این که ارتباط و خط‌دهی بیگانگان در قتل‌های اخیر محرز است (ادعایی که حتی خود دادستان نظامی جرئت نکرده است که با چنین صراحتی بیان کند) و نیز مواضع تاج زاده‌ها و بهزاد نبوی‌ها و حجاریان‌ها و... در مورد جنبش دانشجویی و پرونده قتل‌ها و سایر موارد قابل فهم می‌گردد.

علت و هدف واکنش‌های فوق را چگونه باید ارزیابی کرد؟

الف- بی‌گمان علت نخست و اصلی را باید در روند فراروی جنبش از چهارچوب مطالبات و منازعات جناحی دانست. روندی که جناح حاکم آن را با واژه براندازی فرموله کرده است. جناح دیگر، که دوره خود را دوران ثبیت نظام می‌نامد، طبیعی است که با فرمول فوق موافق نباشد و نگرانی خود را با واژه‌های مبهم تری چون افراط و تفریط و حساسیت اوضاع و هشدار به سوءاستفاده کنندگان از آزادی و... اعلام کند. جناح اصلاح طلب ولایت فقیه، که بقول خاتمی برآست تا با تزریق سعه صدر در ولایت فقیه، آن را با قدری محبت و مدارا درهم آمیزد (نقل به معنا از سخنان خاتمی بمناسبت رحلت پیامبر در ستاد مشترک سپاه پاسداران)، و با تزریق اندکی "آزادی" در اسلام و تزریق اسلام در "آزادی"، آن‌همی اسلام آزاد" را شکل بدهد، اکنون با اعلام اشباع اسلام از "آزادی"، با زیاده روی در آزادی اتمام حجت می‌کند. واقعیت آنست که جناح اصلاح طلب ولایت فقیه، دچار نوعی خطای باصره و توهمی است که می‌توان آن را "توهم حساسه دوم خرداد" نامید. مبنای این توهم مبتنی است بر معادل انگاشتن "نه مردم در دوم خرداد ۷۶ به جناح حاکم و نظام مبتنی بر ولایت فقیه با "آری" گفتن به سیاست‌ها و برنامه‌های این جناح. و حال آن که "نه" مردم "نه" به ولایت فقیه بود، چه بصورت مطلقه اش - یعنی آن چه که واقعیت دارد - و چه بصورت مشروط و تلیح شده با سعه صدر، یعنی آن چه که موهوم است. بر پایه همین پیش‌داوری و شاخص قرار دادن قامت خود است، که خاتمی در سخنان خود زیاده روی در "آزای خواهی" را مقابله با جریان اصیل جامعه معرفی می‌کند.

ب- سنگ را بستن و سگ را رها کردن: بر پایه حفظ مصالح نظام و کیان نظام که به قول خاتمی مهم‌ترین اصل حاکم بر تقابل جویی وی باحریف است، و او در سفر مهم خود به حوزه علمیه قم بکرات کوشید که با تعریف و صراحت دادن به محدوده "آزادی" بر پایه "میانی اعتقادی، امنیت و مصالح ملی" خیال حضرات عظام را راحت کند؛ در هرحال برای حفظ نظام اگر یک طرف دعوا بی‌خردی کرد و شروع به پیشروی نمود، طرف دیگر باید حتماً عقب بنشیند تا تعادل عمومی بهم نخورد و مصالح نظام زیر نرود. بر پایه چنین اصل و چنین معادله‌ای است که حریف زیرک و فرصت طلب با علم به آن زمینه را برای پیشروی و تعرض خود آماده و بی‌مانع می‌بیند. نگاهی به تریبون‌های تبلیغاتی جناح حاکم، کارزاری هیستریک بر علیه "آزادی" را نشان می‌دهند که با عنوان و شعار "چماق آزادی" برای کوبیدن "ارزش‌ها و معیارها و اصول انقلاب" راه‌اندازی شده است (بعنوان نمونه سرمقاله رسالت ۹ تیرماه). و اگر در گرماگرم چنین معرکه تبلیغاتی، خاتمی در سخنان خویش می‌گوید که افراط کنندگان یکی بنام دین و دیگری به نام آزادی در یک نقطه بهم میرسند، معلوم می‌شود که او با محکوم کردن آزای خواهان زیاده طلب و افراطی، تحت عنوان حفظ "مصالح نظام" به چه کسی باج می‌دهد. درست بر چنین زمینه مساعدی است که "قتیله پائین‌کشان حرفه‌ای"، و امیرکبیرهای قلبی که مدت‌ها زبان در کام کشیده بودند، دوباره جان می‌گیرند و با احساس رسالت "نجات نظام" از گرداب بحران فراگیر، مدعی می‌شوند که وقتی پس از دو دوره از ریاست جمهوری دست کشیدیم فکر نمی‌کردیم که اوضاع چنین خراب شود! و متعاقب آن روزنامه سلام در طی دو روز دو خبر غافلگیرکننده و تکمیلی را منتشر می‌کند: در خبر اول از تصمیم ناطق نوری به عدم شرکت در انتخابات آینده مجلس سخن می‌گوید. و در خبر دوم از تمایل رفسنجانی برای ورود به صحنه انتخابات!

حسین کاشانی، مدیرمسئول و حشمت‌الله طبرزدی سردبیرنشریه «هویت خویش» در زندان اوین

— کاشانی به بازجوی مهربان: حاج آغا بخشید، رو این برگه بازجویی گفته «هویت شما محرزاست؛ کلیه اطلاعات خود را دربارهٔ هویت خویش بنویسید.» اگه هویت بنده محرزه، دیگه چی بنویسم؟! — بازجوی مهربان: خودتو به اون راه زن! نشریه‌ات را می‌گوید. — طبرزدی: حاج آغا، ازمن خواسته بودن به عنوان مطلع به دادگاه انقلاب مراجعه کنم، ولی شما منو زندونی کردین و تو این ورقه می‌پرسه «به چه اتهامی دستگیر شده اید؟» من چی بنویسم؟ — بازجوی مهربان: بنویس: طبرزدی. — طبرزدی: حاج آغا اسممو نوشتم، اتهامو می‌پرسه! — بازجوی مهربان: اتهامت هم همینه! تو به عمود خیمه نظام، تَبَر زدی!

زه‌رخنند

نمکی

واجبی اسلامی!

بعد از «جمهوری اسلامی»، «آبجو اسلامی»، «کالیس اسلامی»، «بانک اسلامی»، «فمینیسم اسلامی»، «حقوق بشر اسلامی»، «واجبی اسلامی» هم اختراع شد! این محصول جدید فعلاً برای استفادهٔ عموم به بازار عرضه نشده است و در مراحل آزمایش قرار دارد. واجبی اسلامی که اخیراً بر روی یکی از سربازان گمنام امام زمان به نام سعیدامامی (اسلامی) آزمایش شده، نتایج شگفت‌انگیزی به بار آورده است.

از تازگی‌های این واجبی این است که نه برای پاکسازی مو و پشم، بلکه برای پاکسازی نخ و سرنخ به کار می‌رود، به این ترتیب که شخص دارای نخ‌ها و سرنخ‌های فراوان و دست و پا گیر را که هیچ وسیله‌ای برای خلاصی از آن‌ها وجود ندارد، خودکشی می‌کند. لازم به یادآوری است که از واجبی اسلامی درخودکشی‌های معمولی نمی‌توان استفاده کرد زیرا فاقد آرسنیک است. فقدان آرسنیک در این واجبی - که منحصراً برای خودکشی‌های نوع «مخفی» ساخته شده است - برای نخستین بار، خودکشی بی‌خطر را میسر کرده‌است. همان‌طور که فقدان الکل در آبجوی اسلامی با افزودن اندکی مخمر و شکر به آن جبران می‌شود، برای (ایست قلبی) خودکشی شونده نیز، بجای استفاده از آرسنیک در واجبی، از یک بالش بیمارستانی می‌توان استفاده کرد.

متخصصانی که روی اثرات این واجبی کار می‌کرده‌اند، در یک مصاحبه مطبوعاتی گفتند که استفاده از واجبی اسلامی، می‌تواند عوارض نامطلوب و پیش‌بینی نشده‌ای هم داشته باشد، از جمله این که نام یک «سربازگمنام امام زمان» را بر سر زبان‌ها بیاندازد؛ یا یک «شهیدمظلوم شیعه» را به «جاسوس صهیونیسم» تبدیل کند و یا بالعکس. قابل ذکر است که با وجود اختلاف نظرهایی که میان دو گروه از متخصصین «خودکشی» و «ایست قلبی» بر سر چند و چون آزمایش اخیر بروز کرده‌است، همهٔ آنان در این امر اتفاق نظر دارند که خودکشی سعیدامامی، کار واجبی بوده است!

همبستگی با مبارزات کارگران و دانش‌جویان

آکسیون
اعتراضی

در ونکوور-کانادا

روز سه‌شنبه ۲۲ ژوئن شهر ونکوور (کانادا) شاهد یک آکسیون اعتراضی علیه تازه‌ترین اقدامات ضد‌مردمی جمهوری اسلامی ایران بود. حرکت مذکور مشترکاً توسط «انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی» و «کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی» (متشکل از: «حزب دمکرات کردستان ایران»، «سازمان اتحاد فدائیان خلق» و «سازمان کارگران انقلابی ایران-راه‌کارگر») سازمان‌دهی شده بود و به رغم فرصت اندک تدارک این آکسیون، جمع قابل توجهی از ایرانیان مقیم ونکوور و عناصر و نیروهای مترقی کانادایی در آن شرکت کرده بودند. هدف از برگزاری این تظاهرات ایستاده در مرکز شهر ونکوور، جلب توجه افکار عمومی مردم و نهادهای کانادایی نسبت به اوضاع سیاسی حساس ایران و افشای تازه‌ترین اقدامات رژیم استبدادی حاکم بر ایران بود. حمایت از جنبش دانشجویی و اعتراض به سرکوب این جنبش، اعتراض به سرکوب اقلیت‌های قومی و مذهبی و از جمله دستگیری ۱۳ تن از شهروندان یهودی ایران، حمایت از جنبش کارگری و تازه‌ترین حرکت غرورانگیز آن علیه لایحه ضدکارگری مجلس شورایی اسلامی و ... از آماج‌های این حرکت اعتراضی محسوب می‌شدند.

در جریان این آکسیون نماینده‌گانی از «کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی» - «انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی»، «حزب کمونیست ایران»، «حزب کمونیست کارگری ایران»، «سازمان چریک‌های فدائی خلق» و «رادایو ارس» به ایراد سخن پرداخته و با بیانیه‌های حمایتی و یا افشاگرانه خود را قرائت نمودند. از میان شخصیت‌ها و نیروهای مترقی و چپ کانادایی نیز چهار نفر سخن‌رانی کرده و مراتب

همبستگی خود را با مبارزات مردم ستمدیده ایران برای آزادی و عدالت اعلام داشتند. این سخن‌رانی عبارت بودند از: ۱- دکتر «هاری شارها» استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه SFU و پرزیدنت «جامعه هندی تباران امریکای شمالی» ۲- «باربارا والدردن» نماینده ائتلاف علیه جنگ در بالکان و از مسئولین «کمیته دفاع از حقوق بشر در فیلیپین» ۳- «جانیس کالتا» از گروه نیوسورثالیست، فعال جنبش زنان و هم‌جنس‌گرایان و از مسئولین ائتلاف علیه لایحه پناهندگی جدید دولت کانادا ۴- «شان بوله‌رو» از «اتحادیه جوانان فیلیپین کانادایی» و نماینده «مرکز سیاسی-فرهنگی کالیان».

در جریان این حرکت اعتراضی خبرنگار رادیو CKYN با حضور در محل، اقدام به مصاحبه با علی ایروانی، مجری آکسیون نمود. در روزهای قبل از این حرکت، «رادایو ایران» (صدای ونکوور)، «رادایو شبانه»، «رادایو صدای زن»، «رادایو پژواک»، «هفته نامه پیوند» و «هفته نامه شهروند» در ونکوور با انعکاس فراخوان این آکسیون و با انجام مصاحبه و یا پخش مصاحبه با فعالین جنبش دانشجویی داخل کشور، به سهم خود در تبلیغ و روشن‌گری در جامعه چهل هزار نفری ایرانیان ساکن ونکوور نقش مثبتی ایفاء نمود. همچنین نهادهای، تشکل‌ها و رسانه‌هایی حمایت رسمی خود را با آکسیون فوق اعلام داشته بودند، از جمله: ۱- سازمان ایرانیان غرب کانادا ۲- تلویزیون بیاد ایران ۳- جمعیت کردهای غرب کانادا ۴- فعالین اتحاد چپ کارگری ایران در ونکوور ۵- رادیو صدای زن (ونکوور) و ...

در جریان این آکسیون، صدها اعلامیه به زبان انگلیسی نیز میان عابریین توزیع شد.

کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی-ونکوور (کانادا)
انجمن مهاجرین و پناهندگان ایران-بریتیش کلمبیا (کانادا)

کارگران و زحمت‌کشان

اعتراض کارگران خدماتی
بیمارستان "امدادی" ابهر

تعداد ۳۰ نفر از کارگران خدماتی بیمارستان امدادی "ابهر" در اعتراض به عدم دریافت حقوق سه‌ماهه سال جاری خود صبح روز سه‌شنبه اول تیرماه ۷۸ با تجمع در مقابل ساختمان مدیریت بیمارستان به مدت دو ساعت دست از کار کشیدند. در این رابطه دکتر مهدوی معاون وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی در خصوص علت به تعویق افتادن حقوق کارگران خدماتی این بیمارستان گفته است که: مشکل مناقصه (واگذاری امور خدماتی به شرکت‌های خصوصی) هنوز حل نشده است. وی در پاسخ به سؤال یکی از کارگران که پرسیده بود: «آیا این مشکل که با وجود گذشت سه ماه از سال هنوز تکلیف مناقصه روشن نشده است به وزارتخانه برنمی‌گردد؟» گفته است: می‌خواستید (کارگران) کار نکنید. این اعتصاب که به گفته تعدادی از کارگران پاسخ نامناسب معاونت پشتیبانی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی نیز یکی از دلایل آن بود، از ساعت ۷:۳۰ صبح سه‌شنبه اول تیرماه شروع و پس از دو ساعت با دخالت مدیریت بیمارستان امدادی ابهر پایان یافت. طبق گفته یک کارگر، در اداره کار ابهر چندین پرونده شکایت موجود می‌باشد که کارگران به خاطر عدم پرداخت حقوق خود از طرف این شرکت‌ها در سال‌های ۷۵، ۷۶ و ۷۷ به اداره کار ابهر شکایت کرده‌اند ولی تاکنون پاسخ مناسبی دریافت نکرده‌اند. در اواخر اردیبهشت ماه سال جاری نیز تعدادی از این کارگران به علت عدم دریافت حقوق، دست از کار کشیده بودند.

فرهنگیان قزوین سه ماه
است که حقوق دریافت
نکرده‌اند

حقوق فرهنگیان مناطق قزوین را مدتی است که پرداخت نکرده‌اند و با گذشت سه ماه از سال جاری و ابلاغ احکام مربوطه به افزایش حقوق معلمان در سال ۷۸ اداره کار و آموزش و پرورش استان قزوین تاکنون هیچ‌گونه اقدامی را انجام نداده است.

عدم دریافت حقوق به مدت
یک سال ونیم

کارگران کفش آزادان واقع در شهر صنعتی البرز قزوین، از ابتدای سال ۱۳۷۷ تا کنون حقوق و عیدی و پاداش‌شان پرداخت نشده و این شرکت با وضعیت بسیار نامطلوبی مواجه شده است. این شرکت تا اسفند ماه سال ۱۳۷۵ تحت پوشش کمیته امداد امام اداره می‌شد، تا این‌که به بخش خصوصی واگذار گردید و مدیرعاملی این واحد را نیز فردی به نام عباسعلی پهلوان‌نژاد به عهده گرفت، این وضع تا تیرماه پارسال ادامه داشت تا این‌که شرکت به فرد دیگری به نام دکتر ع.افقی واگذار گردید، سه ماه بعد مجدداً مدیریت شرکت به فردی دیگر به نام م. بهتویی واگذار شد. بهتویی با وجود قول و قرارهای فراوان که به زودی وضعیت سر و سامان می‌گیرد، اما در عمل خیری از پرداخت‌ها نشد و این فرد پس از مدتی به علت صدور چک بلامحل تحت تعقیب قرار گرفت و دستگیر و زندانی شد. در حال حاضر کارگران این شرکت هم‌چنان بدون دریافت حقوق و غیره با وضعیت نابسامانی روبرویند.

راه‌بندان توسط کارگران

در تاریخ ۷۸.۳.۳۰ صدها تن از کارگران شاغل در شرکت نقشیران (تولید کنندگان فرش ماشینی) واقع در شهر صنعتی البرز که گفته می‌شود از سه ماه پیش تاکنون حقوق و مزایای خود را دریافت نکرده‌اند، به نشانه اعتراض مقابل شرکت اجتماع کرده و ساعاتی چند با راه‌بندان مانع تردد وسایل نقلیه شدند. و از این طریق اعتراض خود را به گوش دیگران رساندند. این شرکت زیر پوشش بنیاد ۱۵ خرداد است و گفته می‌شود که شایع شده که نیمی از کارگران این واحد تولیدی تحت عنوان تعدیل اخراج خواهند شد. علی‌رغم مراجعات مکرر نمایندگان کارگران این شرکت به استناداری و اداره کل کار، تاکنون مشکل این افراد مرتفع نشده است. این تحص اعتراض‌آمیز کارگران شاغل سرانجام با دخالت نیروهای انتظامی خاتمه یافت.